

Elements Review of Da Novel from the Sign of Semantic Perspective

Rouhollah Ghasemi ^{1*}

¹ Assistant Professor of French Language and Literature Group at the Shahid Beheshti University

*Corresponding author: r_ghasemi@sbu.ac.ir

DOI: [10.22034/jltll.v1i1.10](https://doi.org/10.22034/jltll.v1i1.10)

Received: 13 Nov, 2017

Revised: 29 Dec, 2017

Accepted: 16 Feb, 2018

ABSTRACT

One of the main elements in the Da novel is the fear and anxiety associated always with the characters forming the story. In fact, fear and anxiety are the main elements and the foundations of this novel, and they appear in any form at anytime and anywhere. Given the fact that there is a sort of essential and fundamental difference between fear and anxiety, it is natural that their appearance, as well as the reaction and positioning of the characters of the story against fear and anxiety, differ from each other. Each of the characters in the story also has their own strategy to reduce that feeling. An interesting point in this story is the relationship between these two senses, because sometimes one is an introduction to the emergence of another. In fact, in order to study one of these factors, it is necessary to study another formation way. In the article, it is tried to analyze the semantic sign of this novel as well as the formation way of different feelings in the hero of the story as well as the strategies that individuals use to express, change or conceal these feelings.

Key words: Da Novel, Sign-Semantics, Fear, Anxiety, Discourse, Fountain.

بررسی عناصر رمان *دا* از دیدگاه نشانه معنا-شناختی

روح‌اله قاسمی^{*۱}

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فرانسه دانشگاه شهید بهشتی

*نویسنده مسئول مقاله Email: r_ghasemi@sbu.ac.ir

DOI: [10.22034/jlttl.v1i1.10](https://doi.org/10.22034/jlttl.v1i1.10)

پذیرش: ۹۶/۱۱/۲۵

اصلاح: ۹۶/۱۰/۰۸

دریافت: ۹۶/۰۸/۲۲

چکیده

یکی از عناصر اصلی در رمان *دا* ترس و تشویشی است که همواره با شخصیت‌های شکل دهنده داستان همراه است. در حقیقت ترس و تشویش از عناصر اصلی و از پایه‌های این رمان محسوب می‌گردند و در هر زمان و مکانی به شکلی بروز می‌کنند. با توجه به اینکه بین ترس و تشویش نوعی تفاوت ماهوی و اساسی وجود دارد، طبیعی است که نحوه بروز آن‌ها و نیز واکنش و موضع‌گیری شخصیت‌های داستان در برابر آن‌ها با یکدیگر متفاوت باشد. هر یک از شخصیت‌های داستان هم استراتژی خاص خود را برای کاستن از این احساس دارند. نکته‌ی جالب توجه در این داستان رابطه‌ای است که این دو حس با یکدیگر دارند چرا که گاه یکی مقدمه‌ای است برای ظهور دیگری. در واقع برای بررسی یکی از این عوامل بررسی نحوه شکل‌گیری دیگری نیز ضروری می‌نماید. در این مقاله تلاش می‌گردد علاوه بر بررسی نشانه-معنا شناختی این رمان نحوه شکل‌گیری احساسات مختلف در قهرمان داستان و نیز استراتژی‌هایی را که افراد برای بروز، تغییر و یا پنهان کردن این احساسات استفاده می‌کنند مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

واژگان کلیدی: رمان *دا*، نشانه-معنا شناسی، ترس، تشویش، گفتمان، فونتن.

مقدمه

نشانه-معنا شناسی چند دهه‌ای است که جای خود را در بین علوم انسانی باز کرده است چرا که تلاش دارد نظام‌ها و عناصر تولید معنا را مورد بررسی قرار دهد و از این منظر به طور مستقیم با زندگی انسانی در تماس است. یکی از جنبه‌های مهم و اساسی این شاخه از علوم زبانی بررسی بعد عاطفی و احساسی گفتمان و عناصر دخیل در آن است. آنچه که مسلم است این است که هدف بررسی روانشناسانه‌ی شخصیت‌های داستان نیست بلکه هدف بررسی شرایطی است که در آن تغییراتی عاطفی و هیجانی در یک گفته پرداز بوجود می‌آید.

رمان د/ یکی از جذاب‌ترین رمان‌های چندساله اخیر ادبیات دفاع مقدس به شمار می‌رود که در حقیقت سرگذشت واقعی نویسنده است. آنچه که بیش از همه توجه خواننده را به خود جلب می‌کند حس ترس، وحشت، اضطراب و تشویشی است که در طول داستان موج می‌زند و خواننده را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. در طول سال‌های اخیر هم مقالات متعددی در مورد این داستان نوشته شده‌اند از جمله مقاله «روایت زنانه از جنگ: تحلیل انتقادی کتاب خاطرات دا» (محمد رضا جوادی یگانه، سید محمدعلی صفی (۱۳۹۲) «روایت زنانه از جنگ: تحلیل انتقادی کتاب خاطرات دا» نقد ادبی. دوره ۶. شماره ۲۱. بهار ۱۳۹۲. صص ۸۵-۱۱۰). و یا «خوانش تدریجی رمان دا» (محمد رضا جوادی یگانه؛ سید محمدعلی صفی و طاهره خیرخواه؛ «خوانش تدریجی کتاب دا»؛ جامعه شناسی هنر و ادبیات؛ دوره ۵؛ شماره ۲؛ پاییز ۱۳۹۲؛ صص ۱۶۵-۱۸۶). و یا دیگر مقالاتی که ذکر نام آن‌ها از حوصله این مقاله خارج است. با اینکه نقدهای متعددی هم درباره این کتاب نوشته شده اما شاید کمتر کسی به بررسی حس اصلی نویسنده پرداخته باشند، یعنی همان ترس و تشویش.

بعد عاطفی گفتمان یکی از ابعاد اصلی آن است و یکی از شاخه‌های نشانه-معناشناسی است. در این دنیا هدف بررسی حالت‌هاست و نه کنش‌ها هرچند که این دو می‌توانند بر یکدیگر تاثیرگذار باشند. هدف اصلی این مقاله هم این است که نشان دهد چگونه گفتمان موجود در کتاب قادر است دو حس ترس و

تشویش را به خواننده انتقال دهد، تحت چه شرایطی این گفتمان شکل می‌گیرد و اینکه چگونه فضای لازم برای بروز چنین فشارهای هیجانی-عاطفی بوجود می‌آید. در این مورد، با توجه به اینکه کنار هم قرارگرفتن عناصر و کنشگران مختلف می‌تواند در تغییر و یا تقویت یک فضای هیجانی تاثیرگذار باشد به بررسی نقش این ارتباط که با نام رابطه پیوستاری از آن نام می‌بریم خواهیم پرداخت.

حضور (رابطه پیوستاری)

رابطه بین کنشگران در یک داستان همواره تعیین کننده است و یکی از عواملی است که گاه تغییراتی اساسی در درک محتوا و مفهوم آن ایجاد می‌کند. طبیعی است که هرچه این ارتباط عمیق تر و تنگاتنگ تر باشد و هر چه بیشتر به درازا بینجامد تاثیر متقابل شخصیت‌ها پررنگ تر است و ابعاد پیچیده‌تری به خود می‌گیرد. در بین انواع تاثیراتی که کنشگران مختلف بر یکدیگر دارند می‌توان مبحث حضور و یا رابطه پیوستاری بین دو کنشگر را یکی از مهمترین نوع روابط بین کنشگران دانست. همزیستی، زندگی مشترک و یا حتی کنار هم قرار گرفتن ساده‌ی دو کنشگر رابطه‌ای پیوستاری است که در شکل‌گیری موقعیت‌های عاطفی و نیز در فراز و فرودهای هیجانی آنان بسیار موثر است. رابطه پیوستاری به گونه‌های مختلف شکل می‌گیرد و عوامل دخیل در آن هم می‌توانند بسیار متنوع باشند اما آنچه که از همه مهمتر است نحوه تاثیرگذاری این رابطه بر شکل‌گیری جریان‌های عاطفی-هیجانی داستان است.

در رمان *دا* هم وضع بر همین منوال است. در حقیقت رابطه پیوستاری که بین کنشگر اصلی داستان، یعنی زهرا، و محیط پیرامونی‌اش رخ می‌دهد تعیین کننده و توضیح دهنده بسیاری از تغییرات عاطفی در اوست. این در کنار هم بودگی عناصر مختلف شامل همه‌ی عناصر می‌گردد و باید هم عوامل انسانی و هم غیر انسانی را در آن در نظر گرفت. به بیان دیگر، کنار هم بودن تنها مختص کنشگران انسانی نیست بلکه باید به نقش کنشگران غیرانسانی نیز، که البته در این داستان به دلیل موضوع و نحوه رخداد حوادث بسیار قدرتمند است، توجهی ویژه نمود. آنچه که شاید نکته جالب توجه در این رمان باشد این است که رابطه پیوستاری نقشی دوگانه در داستان بازی می‌کند. یعنی گاه حضور، پیوند و اتصال باعث بروز ترس و تشویش می‌گردد و

گاه همین عامل برعکس عمل نموده و خاصیت بازدارندگی دارد چرا که باعث کم شدن ترس و تشویش کنشگران داستان می‌گردد.

البته باید به این نکته اشاره کرد که ترس تفاوتی بنیادین با تشویش دارد. برای ترس همواره باید به دنبال یک عامل انگیزنده‌ی خارجی بود. در حقیقت، ترس همواره تحت تاثیر یک عامل خارجی بوجود می‌آید که به دلایل مختلف در کنشگر ایجاد ترس می‌کند. در واقع ترس یک حالت عاطفی-هیجانی لحظه‌ای است که لزوماً یک عامل ایجاد کننده خارجی دارد. این در حالیست که تشویش و یا دلهره نوعی وضعیت عاطفی است که مدتی به درازا می‌کشد و لذا به آن وضعیت دیرشی می‌گویند (ر.ک. حمید رضا شعیری؛ تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناختی گفتمان؛ سمت؛ ۱۳۸۵). هرچند که ترس هم می‌تواند بلندمدت باشد مانند کسی که از تاریکی یا حیوانات می‌ترسد اما این ترس زمانی جنبه خارجی و نمایه بیرونی پیدا می‌کند که در لحظه‌ای خاص فرد با آن موضوع روبرو گردد. به همین دلیل نمی‌توان ترس را جزء احساسات دیرشی به حساب آورد در حالیکه تشویش دقیقاً عکس این حالت را تداعی می‌کند.

حال بینیم چگونه رابطه پیوستاری به دو صورت متفاوت عمل می‌کند و چگونه می‌تواند بر فشاره‌های عاطفی شخصیت‌های داستان تاثیرگذار باشد.

۱- رابطه پیوستاری و ایجاد ترس

زهره که شخصیت اصلی این داستان است به خوبی تجسم ترس و تشویش است. از همان آغاز داستان که خانواده‌اش در عراق زندگی می‌کنند وی با این احساس خو می‌گیرد و با آن زندگی می‌کند. مهاجرت به ایران و آغاز جنگ نیز خود عواملی هستند که در این داستان بر ترس و تشویش زهره دامن می‌زنند. اگر صحنه‌هایی را که زهره دستخوش چنین احساساتی است بررسی کنیم به خوبی می‌بینیم که یکی از عوامل بروز ترس برقراری ارتباط با محیط پیرامونی است. همانگونه که ذکر شد، ترس همواره باید یک عامل بیرونی داشته باشد لذا می‌توان چنین گفت که رابطه پیوستاری یکی از ویژگی‌های اساسی ایجاد ترس است.

در این داستان کلیه عوامل خارجی موثر در ایجاد ترس به نحوی با جنگ و تبعات آن در ارتباط هستند. از همان زمان که زهرا در غسالخانه کار خود را شروع می‌کند همواره با این احساس دست به گریبان است. « نمی دانستم چه کار باید بکنم. از دیدن آنهمه مجروح وحشت کرده بودم. خیلی دلم می‌خواست کاری از دستم بر می‌آمد [...]» (دا؛ ۷۶). زهرا به خوبی به احوال خود آشناست و به همین دلیل به نوعی سوژه شناختی (Sujet cognitif) بدل می‌گردد که خود بر ترس خود واقف است. در این میان نقش افعال مؤثر (Verbes modaux) بسیار چشمگیر است.

هرگاه دوفعل مؤثر با یکدیگر در چالش قرار بگیرند و هردوی آنها یک گزاره را به طور همزمان و یا پی در پی تحت تاثیر قرار دهند زمینه برای ایجاد و بروز فضای عاطفی مساعد می‌گردد. (شعیری؛ ۱۳۸۵: ۱۴۹)

در حقیقت در این صحنه می‌توان همبازی پنهان و در عین حال بسیار زیبایی از این افعال را مشاهده کرد. در جمله «نمی دانستم چه کار باید بکنم» حضور دو فعل مؤثر را می‌توان دید؛ «دانستن» که به طور کاملاً واضح به کار رفته است و نیز «خواستن» که در معنای جمله نهفته است و به شکل «باید انجام دادن» در عبارت خود را نشان داده است. کنشگر آگاه است، نه فقط بر ترس خود بلکه بر وظیفه‌ای که بر عهده دارد. او می‌داند که باید کاری انجام دهد اما نمی‌داند چگونه. در حقیقت این صحنه تقابل دو نوع دانستن را به تصویر کشیده: دانستن بر لزوم انجام عمل و ندانستن چگونگی انجام آن. علاوه بر اینکه عنصر «خواستن» هم در ادامه عبارت تاکید بیشتری بر این ندانستن دارد. در بخش انتهایی این عبارت باز هم حضور دو فعل مؤثر دیگر به خوبی نمایان هستند. سوژه می‌خواهد اما نمی‌تواند. در واقع سوژه شناختی به نوعی به سوژه‌ای غیرکنشی بدل می‌گردد چرا که دانستن در همان مرحله باقی می‌ماند و به مرحله عمل نمی‌انجامد. علت این تحولات را هم باید در ترسی جست که کنشگر از دیدن «آنهمه مجروح» در خود احساس می‌کند. به بیان دقیقتر، ترسی که ناشی از یک موقعیت پیوستاری است بر افعال مؤثر سایه می‌اندازد و آنها را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. در این صحنه ترس در حقیقت، دانستن را به ندانستن و توانستن را به نتوانستن تبدیل

می‌کند بدین ترتیب افعال مؤثر خود تحت تاثیر عامل دیگری قرار می‌گیرند که خاصیت آن‌ها را خنثی می‌کند.

در صحنه‌ای دیگر از این رمان با نگاهی دیگرگونه بر مقوله ترس مواجه هستیم:

بیشترین چیزی که توی غسالخانه از آن می‌ترسیدم جنین‌های سقط شده بودند. شکل و شمایل عجیبی داشتند. صورت بعضی از آن‌ها به هم فشرده بود. انگار آن‌ها را پرس کرده بودند [...]

برای خودم هم عجیب بود، ما چطور توانستیم با این چیزها روبرو شویم. من و لیلا که از دیدن زخم و خون دل‌مان ریش می‌شد و طاقت دیدن یک جراحی ساده را هم نداشتیم، چطور می‌توانستیم این کارها را انجام دهیم.

(دا: ۱۳۰)

در این صحنه زهرا نه تنها از ترس خود سخن می‌گوید و دلیل آنرا بیان می‌دارد، صحنه‌ی عاطفی که وی را تحت تاثیر قرار داده ترسیم می‌کند و در برابر آن موضعگیری می‌نماید. اما علاوه بر آگاهی نهفته در این صحنه که کنشگر را به یک سوژه شناختی تبدیل می‌نماید، نسبت به قسمت قبل تغییر قابل توجهی را در کاربرد افعال مؤثر شاهدیم. در این قسمت هم مانند قسمت قبل کنشگر به نوعی با فعل مؤثر دانستن در شکل منفی آن مواجه است. برعکس قسمت قبل، زهرا اینجا از کلمه «دانستن» استفاده نمی‌کند. آنچه فقدان دانستن را نشان می‌دهد این عبارت است: «برای خودم هم عجیب بود». کنشگر تا قبل از این توانایی روبرو شدن با چنین صحنه‌هایی را نداشت اما اینک دچار تحول شده و می‌کوشد دلیل آنرا بیابد. شوش‌گر که تا چندی قبل نمی‌توانست کنشی انجام دهد اینک این توانایی را پیدا کرده و به یک سوژه کنشی مؤثر تبدیل شده است. در حقیقت تغییری در فعل مؤثر «توانستن» تبدیل شده و آنرا از حالت منفی به حالت مثبت بر می‌گرداند. در واقع حالت (و یا شوش) که محصول یک رابطه پیوستاری است بر خلاف قسمت قبل به کنش منتهی می‌گردد.

در بررسی و تحلیل فرآیندهای عاطفی گفتمان عوامل بسیاری دخیل و تاثیرگذار هستند که از بین آنها باید به عوامل جسم-ادراکی اشاره کرد. (شعیری؛ ۱۳۸۵:۱۵۶) طبیعی است که فشارهای عاطفی بر نشانه های جسمی تاثیر مستقیم دارند. ترس نیز مانند دیگر عواطف نشانه های جسمانی خود را داراست. زهرا زمانی که با کشته ها مواجه می شود ناخودآگاه تحت تاثیر صحنه پردازی عاطفی قرار می گیرد.

تمام توانم را از دست داده بودم. دستانم کرخت شده بود و دیگر قدرت نگهداشتن چیزی را در دستانم نداشتم. قلبم از شدت طپش می خواست از قفسه سینه ام بیرون بزند. انگار ساعت ها دویده بودم، گلویم می سوخت و نمی توانستم نفس بکشم.

(دا: ۹۶)

ترس در این صحنه به عاملی تبدیل می گردد برای تاثیر گذاشتن بر توانش فرد. فعل مؤثر غالب در این صحنه فعل «توانستن» در حالت منفی است. به بیان دیگر اتصال و رابطه پیوستاری کنشگر را از توانایی های معمولی اش هم دور می کند اما چیزی از «دانستن» وی کم نمی کند و سوژه شناختی همچنان تحت تاثیر ترس هم سوژه شناختی باقی می ماند. اهمیت مطالعه این نموده های جسمی در این است که هرگونه فعالیت عاطفی-هیجانی نشانه ای در جسم دارد که آنرا از دیگر هیجانان مجزا می کند.

برای اینکه بحث در مورد رابطه پیوستاری و نقش آن در ایجاد ترس را به پایان ببریم تنها ذکر یک نکته الزامی است. هرچندکه این رابطه در اغلب موارد باعث ایجاد ترس می گردد اما در این میان باید به مسئله شناخت و دانستن هم اشاره کرد. البته بحث از شناخت در این مقوله تنها بحث گفتمانی است چرا که ما تنها در این زمینه بحث می کنیم. «در تمام واژه های مربوط به شناخت یک نکته بدیهی وجود دارد و آن این است که از موضوع یا چیز [خاصی] شناخت حاصل می گردد» (شعیری؛ ۱۳۸۵: ۵۳). این شناخت مسلماً در مواجهه با ترس تاثیر بسیار دارد. طبیعی است که عدم داشتن شناخت لازم از چیزی می تواند باعث ایجاد ترس شود؛ مانند زمانیکه برای اولین بار وارد اتاق تاریکی می شویم ترس ما به علت عدم داشتن شناخت کافی از محیط است. یکی از عواملی که این شناخت را بوجود می آورد تکرار است.

در رمان دا هم وضع بر همین منوال است. «جنت آباد نزدیک خانه مان بود. بارها به آنجا رفته بودم و چندان از فضای قبرستان و جنازه نمی ترسیدم» (دا: ۷۹). تکرار رفتن به قبرستان و دیدن آن فضا نوعی آگاهی و شناخت در کنشگر بوجود می آورد که باعث کاهش ترس می گردد. علاوه بر اینکه کنشگر یک سوژه شناختی است که به اوضاع مختلف آگاهی دارد، وی تلاش می کند از این آگاهی به نفع خود هم بهره بگیرد. همانگونه که ژاک فونتنی در کتاب نشانه شناسی گفتمان (Sémiotique du discours) معتقد است: «عمل نشانه-معنا شناختی از فعالیت ادراکی جسم ناشی می شود» (فونتنی؛ ۱۹۹۸: ۲۲۵). به بیان دیگر هر گونه شناختی با یک کنش ارتباط مستقیم دارد. این ارتباط می تواند دوسویه باشد به این شکل که یا شناخت پایه و اساس کنش است و یا اینکه کنش در نهایت به شناخت منتهی می گردد. در این بخش از رمان هم می توان این حقیقت را دید. تکرار خود منشاء شناخت است؛ بر اثر تکرار کنشگر به نوعی آگاهی رسیده که به کاهش ترس کمک می نماید. در واقع کنش تکرار و یا تکرار یک کنش به طور مستقیم بر بعد حسی - عاطفی گفتمان تاثیر می گذارد. با اینحال گفته پرداز قصد ندارد به طور کامل حس ترس را در وجود کنشگر پاک کند و به همین دلیل از واژه «چندان» استفاده می کند. در حقیقت وی تمایل دارد بگوید با اینکه کنش تکرار باعث کاهش فشار هیجانی شده اما کاملاً آنرا از بین نبرده است.

۲- رابطه پیوستاری و کاهش از ترس و تشویش

همانگونه که ذکر شد هرگاه سخن از ترس به میان بیاید حتماً باید به دنبال عاملی بود که این احساس را بوجود آورده است. هر چند که در اغلب موارد در کنار هم قرار گرفتن دو عامل و ایجاد رابطه پیوستاری بین آن دو پایه و ریشه ترس است، اما حضور و رابطه پیوستاری فقط به بروز ترس و تشویش نمی انجامد بلکه گاه باعث کاستن از آن می گردد و باعث آرامش کنشگر می گردد. در چنین مواردی کنشگر همواره در جستجوی یک شیء ارزشی است تا او را به آرامش برساند اما گاه دسترسی به این شیء ارزشی نه تنها ساده

نیست بلکه غیرممکن است. لذا در غیاب آن، کنشگر ناچار است از عنصری دیگر برای نزدیک شدن به شیء ارزشی بهره گیرد.

زهره، قهرمان داستان دا فردی است با اعتقادات مذهبی و در محیطی رشد کرده که این اعتقادات اهمیت بسیار بالایی دارند و همین امر باعث رشد و تقویت این احساسات مذهبی در او شده‌اند. نکته جالب توجه در این داستان این است که شخصیت اول رمان از همین احساسات و اعتقادات بهره می‌گیرد تا از ترس و تشویش خود بکاهد و به آرامش برسد.

چشم‌هایم که روی هم رفت، کابوس‌ها به سراغم آمدند. انگار توی قبر بودم و یک نفر مرا به عمق آن می‌کشید. هرچه تلاش می‌کردم خودم را از دستش رها کنم نمی‌شد. همین طور که در تقلا بودم، دیدم از مسافت نه چندان دوری، چهره‌های عجیب و غریب و ترسناکی به طرفم حمله ور شدند. می‌خواستم از توی قبر بیایم بیرون. پا به فرار بگذارم. ولی پاهایم محکم گرفته شده بود. نه راه پس داشتم، نه راه پیش. در آخرین لحظاتی که آن موجودات ترسناک نزدیکم شدند، از خواب پریدم [...]

بدجوری عرق کرده بودم؛ صلوات فرستادم و خدا را شکر کردم که خواب دیدم.

(دا: ۱۰۱)

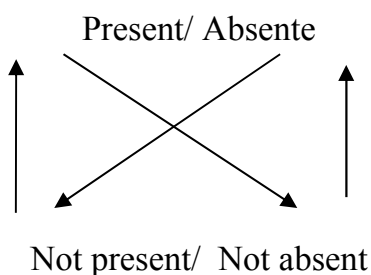
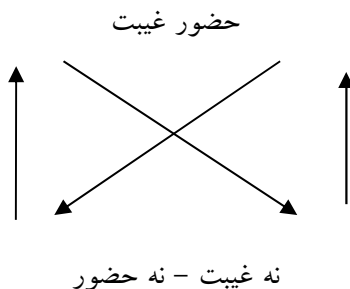
در این صحنه زهره می‌کوشد تا با بهره‌گیری آگاهانه از اعتقادات مذهبی خود را از ترس و وحشت دور کند. در حقیقت رابطه اتصالی که بین او و تصاویر وحشت آفرین ذهنی بوجود آمده منشاء ترس و وحشتی است که او را بیدار می‌کند. تنها راه برای کنشگر تبدیل رابطه پیوستاری به رابطه انفصالی و جایگزین کردن آن با یک رابطه پیوستاری دیگر است. در این مورد زهره نه تنها باید خود را از موضوع دور کند بلکه با بهره‌گیری از آموزه‌های مذهبی خود رابطه ای بین خود و خدا بوجود بیاورد و این مسئله بارها در کتاب تکرار می‌شود. در این مورد دکتر حمیدرضا شعیری معتقد است: «شوشگر از عواطف خود آگاهی دارد و به همین دلیل است که می‌تواند با راهکارهایی خاص برای حفظ یا خنثی نمودن آن‌ها برنامه ریزی کند» (شعیری؛ ۱۳۸۵: ۱۴۵).

ایجاد رابطه پیوستاری به منظور کاستن از ترس تنها به مسائل مذهبی مطرح نمی گردد. زهرا که مدتی است از برادرش بیخبر است به دنبال هر وسیله ای می گردد تا از اضطراب و تشویش ناشی از دوری برادر بکاهد.

تا لילה رفت توی اتاق بابا و در را بست، فرصت را غنیمت شمردم و رفتم سراغ کمد علی. لباس فرم سپاهش را برداشتم. بوسیدم و توی بغل گرفتم. با اینکه لباس هایش شسته و اتو کشیده بود، باز هم آن ها را بو کردم. رنگ سبز لباس با آن قداستی که برایم داشت خیلی آرام کرد. از خودم می پرسیدم: یعنی الان علی کجاست؟ آیا خبر شهادت بابا را شنیده؟ حالش آن قدر خوب شده که بیاید؟ بعد از خدا خواستم علی را برساند. مطمئن بودم وقتی علی را ببینم می توانم همه حرف هایم را بگویم. این طوری هم آرامش می گرفتم و هم از زیر بار سنگین مسئولیت رها می شدم.

(دا: ۲۴۰)

رابطه انفصالی (گسست) اغلب تشویش آفرین است. اینبار زهرا به دنبال این است که این رابطه را با رابطه پیوستاری جایگزین نماید. زهرا به دنبال این است که با حضور برادر از تشویش خود بکاهد. در حقیقت شیء ارزشی در این صحنه برادر زهرا، علی است که می تواند از دلهره ها بکاهد. اما از آنجا که رابطه پیوستاری به دلیل غیبت شیء ارزشی، امکان پذیر نیست زهرا باید به چیز دیگری متوسل گردد. لذا به لباس های برادر متوسل می گردد. در اینجا با نوعی جانشینی نشانه ها مواجه هستیم. در حقیقت غیبت یک کنشگر زمینه را به وسیله شیء ارزشی جانشین آماده می کند تا حرکت به سمت ظهور کنشگر آماده گردد. در این صورت می توان مربع معنا شناسی زیر را برای آن در نظر گرفت:



در حقیقت می‌توان گفت که عدم حضور علی به طور کامل به معنای غیبت او نیست. در این صحنه لباس عاملی است که پیوند بین حضور و غیبت را برقرار می‌نماید و کنشگر غایب، علی، را در حالتی میانه ای قرار می‌دهد که حضور فیزیکی ندارد ولی حضور روحی و ارتباط عاطفی بین او و زهرا بوسیله یک عامل فیزیکی برقرار می‌گردد تا وی را از حالت غیرفعال خارج نموده به سمت حالت فعال سوق دهد. در حقیقت علی، به واسطه حضور لباسش، از حالت غیبت به حالت نه-غیبت درآمده اما تا زمانیکه به خانه بازنگردد از این وضعیت گذار و میانه‌ای عبور نخواهد کرد. در اینجا، رابطه انفصالی که بر اثر انتقال علی به شهری دیگر بوجود آمده عاملی است برای تشویش درونی شخصیت زهرا. تغییر در وضعیت و حالت روحی کنشگر مستلزم تغییر در حالت عوامل خارجی و تاثیرگذار است. تا زمانیکه علی در حالت غیبت به سر می‌برد نمی‌تواند به عنوان عامل ضد تشویش نقش ایفا کند. لذا ابتدا باید تغییری در وضعیت خود کنشگر ایجاد شود تا

بتواند در وضعیت دیگر کنشگران تغییر ایجاد کند. به بیان دیگر حالت (Etat) و وضعیت در اینجا از کنش (Action) تبعیت می‌کند و تابع آن است؛ تا کنشی نباشد حالتی شکل نمی‌گیرد و حالت محصول کنش است. باید به این نکته نیز اشاره کنیم که رابطه بین حالت و کنش در این رمان یک رابطه‌ی دوسویه است. یعنی همانگونه که کنش بوجود آورنده‌ی حالتی جدید است، یکی حالت هم می‌تواند سرمنشاء یک کنش باشد. بدون اینکه لب باز کند و عکس‌العملی نشان بدهد به آن‌ها خیره مانده بود. گاه به من نگاه می‌کرد؛ انگار با نگاهش می‌گفت: این چیزی که من می‌بینم آن چیزی نیست که تو می‌گفتی. برای اینکه او را از این فضا بیرون بیاورم و مسئله را عادی جلوه بدهم، گفتم: بیا بریم سر مزار برادر خانم نوری.

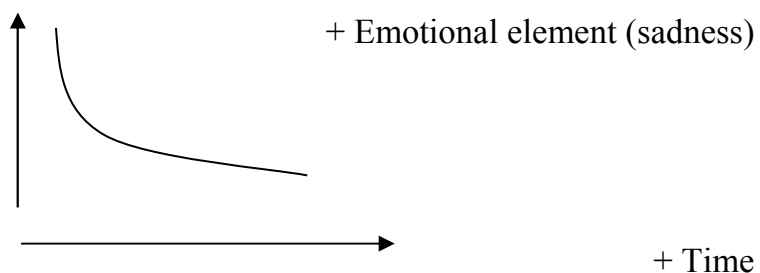
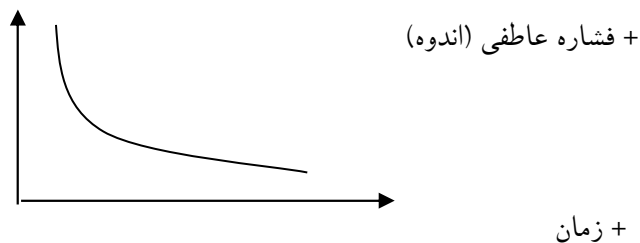
(دا: ۱۰۵)

در این صحنه ترس که یک حالت و وضعیت است باعث می‌شود تا کنش «رفتن» شکل گیرد. با این عمل دو حالت بوجود می‌آید. زهرا رابطه پیوستاری خواهرش را با عامل ایجاد ترس به رابطه انفصالی تبدیل می‌کند و او را از محیط غسالخانه دور می‌کند اما برای پرکردن جای خالی این رابطه باید آنرا با رابطه‌ی دیگری پرکرد و به همین دلیل است که کنشگر به دنبال ایجاد رابطه پیوستاری دیگری است که همسنگ رابطه قبل باشد و بتواند جانشین آن شود و در نهایت به تغییر وضعیت و حالت خواهرش بینجامد چرا که «عواطف می‌توانند یکدیگر را تکثیر نمایند» (شعیری؛ ۱۳۸۵: ۱۴۵). در این صحنه به روشنی تعامل بین حالت و کنش را مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که این دو مکمل یکدیگرند و یکی بدون دیگری وجود پیدا نمی‌کند. توالی حالت و کنش همان عنصری است که داستان را به پیش می‌برد و از تکرار بی هدف توضیحات و توصیف بلااستفاده صحنه‌ها (حالت) و یا توالی بدون منطق و رعدآسای حوادثها (کنش) می‌کاهد. چنانکه گویی یکی بدون دیگری معنا پیدا نمی‌کند و چیزی نیست مگر تکرار موقعیتی خسته کننده. این حالت در حقیقت همان است که در توصیف یک رویداد می‌بینیم. برای بیان یک اتفاق هم حالت‌ها را باید شرح داد (افعالی مثل ماضی استمراری و یا مضارع) و هم کنش‌ها را (افعالی مانند ماضی ساده).

اصولاً ترس و تشویش با اینکه تفاوت ماهوی با هم دارند اما ارتباط تنگاتنگی نیز بین شان برقرار است. تکرار ترس باعث ایجاد نوعی تشویش می‌گردد و احساسی پایا و ماندگار را در کنشگر ایجاد می‌کند. در این میان هم فضای تنشی ایجاد شده دستخوش تغییر می‌گردد و هم مدالیت‌های مؤثر در بروز رویداد. هرچه به خانه نزدیکتر می‌شدم، فکر غسلخانه از ذهنم دورتر می‌شد و جایش را به نگرانی می‌داد. نمی‌دانستم الان باید به بابا چه جوابی بدهم. چه جوابی بگویم تا قانع شود. (د: ۸۶)

در این بخش به روشنی می‌توان نقش روابط پیوستاری و انفصالی را تغییر فضای تنشی داستان دید. دور شدن یا انفصال از غسلخانه باعث کم‌رنگ شدن احساس ترس می‌شود اما نزدیک شدن به خانه دیگر ترس بوجود نمی‌آورد بلکه این ترس جایش را به «نگرانی» می‌دهد که احساسی دیرشی است. در این مورد اگر بخواهیم طرحواره تنشی داستان را بررسی کنیم می‌بینیم که چگونه کم یا زیاد شدن فاصله از یک ابژه خاص باعث این تغییر می‌گردد.

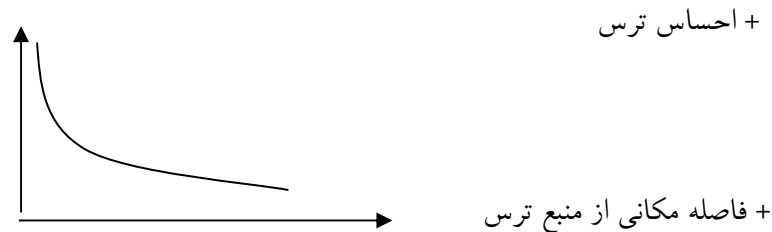
این طرحواره که بوسیله ژاک فونتنی (Jacques Fontanille) معرفی شد شامل دو محور افقی و عمودی است؛ محور افقی در واقع محور کمیتی است و با نام گستره شناختی و یا گستره کمی شناخته می‌شود. اما در محور عمودی تنها بحث کیفیت مطرح است و مربوط است به فشاره عاطفی. در حقیقت این طرحواره قصد دارد نشان دهد چه رابطه‌ای بین کمیت (زمان، مکان، تعداد...) و کیفیت فشاره‌های عاطفی - هیجانی وجود دارد. به عنوان نمونه اگر مرگ فردی را در نظر بگیریم، با گذشت زمان از غم و اندوه نزدیکان کاسته می‌شود یعنی اینکه هرچه زمان بیشتر باشد فشاره اندوه سبکتر می‌گردد؛ لذا بین این دو عامل رابطه معکوس وجود دارد.



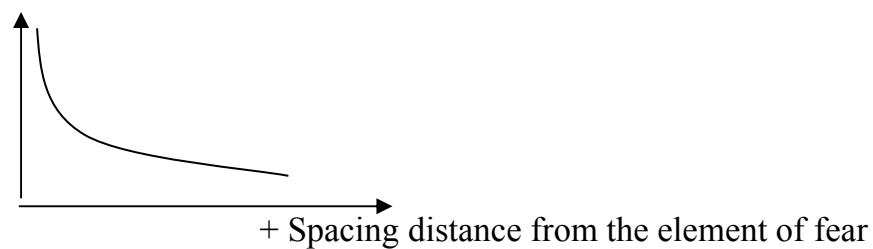
طرحواره فوق به خوبی نشان دهنده رابطه بین دو عنصر کمیتی و کیفیتی است. حال اگر بخواهیم همین طرحواره را در مورد این بخش از این رمان پیاده کنیم باید در جستجوی رابطه بین فاصله مکانی و ایجاد یا تغییر دو حس باشیم، یکی ترس و دیگری تشویش. همانگونه که ذکر شد هر یک از این احساسات ویژگی خاص خود را دارند که وجه تمایزشان با دیگریست. یکی لحظه‌ای است و دیگری دیرشی، یکی حتماً باید یک عامل خارجی داشته باشد اما دیگری صرفاً احساسی درونی است. با توجه به این تفاوت‌ها باید دید در قسمت مذکور از این کتاب چه رابطه‌ای بین این دو و فاصله مکانی وجود دارد.

در ابتدا باید با این جمله کار را شروع کنیم: «هرچه به خانه نزدیکتر می‌شدم، فکر غسالخانه از ذهنم دورتر می‌شد». چنانچه قبلاً ذکر شد، غسالخانه بزرگترین و مهم‌ترین فاکتوری است که باعث ایجاد ترس در

زهرا می‌گردد. لذا می‌توان گفت که رابطه کاملاً نزدیکی هم با آن دارد: زهرا در محیط غسلخانه با ترس و وحشت مواجه است اما خارج از آن محیط این ترس کاهش می‌یابد. در حقیقت هرچه کنشگر به منبع ترس نزدیکتر می‌گردد ترسش بیشتر و هرچه از آن دورتر می‌گردد ترسی کمتر می‌شود. به بیان بهتر، رابطه بین فاصله مکانی و ترس رابطه معکوس است؛ هر چه فاصله بیشتر، ترس کمتر. این مسئله را با طرحواره زیر می‌توان نمایش داد.



+ Fear impression



اما تفاوت اصلی و مهم در قسمت انتهایی این جمله نهفته است: « [...] و جایش را به نگرانی می‌داد. نمی‌دانستم الان باید به بابا چه جوابی بدهم. چه جوابی بگویم تا قانع شود». گفته پرداز در این جمله با مهارت دو حس کاملاً متفاوت را با یکدیگر در ارتباط قرار می‌دهد. هرچند ترس با دور شدن از منبع بوجود آورنده آن کاهش می‌یابد اما جای خود را به تشویش می‌دهد. منبع ترس غسلخانه است و منبع تشویش خانه. دور

از خانه تشویش کاهش می‌یابد همانگونه که دور از غسلخانه ترس کاهش می‌یابد. در واقع در این عبارت رابطه بین فاصله مکانی از یک سو و ترس و تشویش از سوی دیگر یکسان است. هرچه فاصله با علت بروز این فشاره عاطفی کمتر باشد، شدت آن بیشتر است و هرچه فاصله بیشتر باشد از شدت و حدت آن کاسته می‌شود.

نتیجه گیری

هم‌باشی بین کنشگران مختلف، چنانکه گفته شد، گاه منشاء ترس و تشویش است. این رابطه پیوستاری آنجا اهمیت می‌یابد که جزء مؤلفه‌های اساسی تولید معنا در این رمان قرار می‌گیرد. کنارهم بودن کنشگران گاه در این داستان باعث کاهش ترس می‌شود و گاه هم باعث افزایش آن. احساس ترس و تشویش همواره با شناخت رابطه دارد و تحت تاثیر افعال مؤثر است، بدین نحو که ترس گاه به نتوانستن ختم می‌گردد با وجود اینکه عنصر خواستن به شکلی قدرتمند وجود داشته باشد. آنچه که شاید در این رمان شایان توجه باشد رابطه نزدیک بین حالت و کنش است. ترس و تشویش که هریک حالتی محسوب می‌گردند یا به دنبال کنشی اتفاق می‌افتند و یا کنشی آن‌ها را دنبال می‌کند. در حقیقت یک رابطه پویا و فعال بین این دو عنصر برقرار است. از دیگرسو، ترس و تشویش با مفاهیم فیزیکی همچون فاصله از منبع ترس رابطه مستقیم دارند و لذا هرچه کنشگر از این منبع دورتر می‌شود ترس و تشویش کمتری دارد و برعکس.

اما شاید بتوان گفت که زیباترین بخش این داستان از دیدگاه این مقاله تلاشی باشد که کنشگران مختلف و بویژه زهرا برای مقابله با ترس و پایین آوردن تشویش خود به کار می‌بندند. به بیان دیگر هرچا ردی از این دو فرایند عاطفی-هیجانی می‌بینیم باید به دنبال پادزهر آن نیز باشیم و همین اختلاف پتانسیل موجود در این موقعیت‌هاست که از لحاظ معناشناسی جذابیت پیدا می‌کند.

منابع و مأخذ

- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۱)؛ «مبانی معناشناسی نوین»؛ تهران؛ سمت.
- شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۵)؛ «تجزیه و تحلیل نشانه-معناشناسی گفتمان»؛ تهران؛ سمت.
- حسینی، سیده زهرا (۱۳۸۷)؛ «دا»؛ تهران؛ سوره مهر.
- محمدرضا جوادی یگانه، سید محمدعلی صفی (۱۳۹۲)؛ «روایت زنانه از جنگ: تحلیل انتقادی کتاب خاطرات دا»؛ نقد ادبی. دوره ۶. شماره ۲۱. بهار ۱۳۹۲. صص ۸۵-۱۱۰.
- محمدرضا جوادی یگانه؛ سید محمدعلی صفی و طاهره خیرخواه (۱۳۹۲)؛ «خوانش تدریجی کتاب دا»؛ جامعه شناسی هنر و ادبیات؛ دوره ۵؛ شماره ۲؛ پاییز ۱۳۹۲؛ صص ۱۶۵-۱۸۶.

Acknowledgements

We wish to thank the two anonymous reviewers for their constructive comments

Declaration of Conflicting Interests

The author(s) declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship and/or publication of this article.

Funding

The author(s) received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

REFERENCES

Courtès J. (1991). *Analyse sémiotique du discours, de l'énoncé à l'énonciation*; Paris; Hachette.

Fontanille J. (1998) *Sémiotique du discours*; Limoges; PULIM.

Fontanille J. (1999) *Sémiotique et littérature*; Essai de méthode»; Paris; PUF .

Fontanille J. et Zilberberg Cl. (1998) *Tension et signification*; Sprimont-Belgique; Pierre Mardaga.

Hosseini, S. Z. (2009). *Da*; Tehran; Surahe Mehr.

Javadi Yeganeh, M. R. & Sohofi, S. M. A. (2014). *Womanlike narrative of the War: A Critical Analysis of the Book of the Memoris of Da*; Literary Criticism Journal. Vol 6, No. 21 spring2014. Pp. 85-110.

Javadi Yeganeh, M. R., Sohofi, S. M. A. & Kheirkhah, T. (2014). *The Gradual Reading of the Book of Da*; Sociology of Arts and Literature Journal; term 5; No 2; autumn 2014; pp. 165-186.

Sha'iri, H. R. (2003). *The Basics of Modern Semantics*; Tehran; Samt.

Sha'iri, H. R. (2007). *The Analysis of Sign-Semantics of Discourse*; Tehran; Samt.